

| تعداد واحدهای کشاورزی | | | | اندازه واحد کشاورزی |
|-----------------------|-------------|-----------|-----------|------------------------|
| توزیع نسبی | | ۱۸۹۲ | ۱۸۸۲ | |
| ۱۸۹۲ (%) | ۱۸۸۲ (%) | | | |
| ۳۹/۲۱۰ | ۳۸/۲۲ | ۲,۲۳۵,۰۰۰ | ۲,۱۶۸,۰۰۰ | - کمتر از ۱ هکتار |
| ۳۲/۰۸ | ۳۲/۹۰ | ۱,۸۰۰,۰۰۰ | ۱,۸۶۶,۰۰۰ | - ۱ تا ۵ هکتار |
| ۱۳/۸۲ | ۱۳/۵۶ | ۷۸۸,۰۰۰ | ۷۶۹,۰۰۰ | - ۵ تا ۱۰ هکتار |
| ۷/۵۳ | ۷/۶۰ | ۴۲۹,۰۰۰ | ۴۳۱,۰۰۰ | - ۱۰ تا ۲۰ هکتار |
| ۳/۳۳ | ۳/۴۹ | ۱۹۰,۰۰۰ | ۱۹۸,۰۰۰ | - ۲۰ تا ۳۰ هکتار |
| ۱/۶۱ | ۱/۷۳ | ۹۲,۰۰۰ | ۹۸,۰۰۰ | - ۳۰ تا ۴۰ هکتار |
| ۰/۹۳ | ۰/۹۰ | ۵۴,۰۰۰ | ۵۶,۰۰۰ | - ۴۰ تا ۵۰ هکتار |
| ۰/۹۱ | ۱/۸۴ | ۵۲,۰۰۰ | ۵۷,۰۰۰ | - ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار |
| ۰/۴۶ | ۰/۳۸ | ۲۳,۰۰۰ | ۲۱,۰۰۰ | - ۱۰۰ تا ۲۰۰ هکتار |
| ۰/۱۱ | ۰/۵۸ | ۶۰۰۰ | ۶۰۰۰ | - ۲۰۰ تا ۳۰۰ هکتار |
| ۰/۰۷ | ۰/۰۳ | ۴۰۰۰ | ۲۰۰۰ | - بیش از ۳۰۰ هکتار |

این نتیجه رسید که «امروزه افزایش قابل ملاحظه سرمایه متحرک، به همراه عواملی دیگر، از یک سو باعث گسترش و تجمع مالکیت ارضی گردیده و از سوی دیگر موجب قطعه‌قطعه شدن و کاهش آن شده است.» در وهله اول به نظر می‌رسد این دو گرایش یکدیگر را نفی نمایند ولی با دقت بیشتر مشاهده می‌کنیم که این تضاد ظاهری با هماهنگی کامل برطرف می‌شود، زیرا این دو گرایش مخالف در دوره‌های متفاوت عمل می‌کنند یا در قسمت‌های مختلف آلمان بروز می‌نمایند، یا در شرایطی که در یک منطقه یا همزمان با یکدیگر برخورد کنند منجر به از بین رفتن مالکیت ارضی متوسط می‌گردند.

«در شرایطی که ملک‌ها در شمال و شمال شرقی آلمان در حال متراکم شدن بودند، در جنوب و جنوب غربی گرایش به سوی تجزیه و قطعه‌قطعه شدن بود، البته این گرایش در نقاط دیگر نیز به شکلی پراکنده به چشم می‌خورد.

«این دو گرایش مخالف که در نقاط مختلف دیده می‌شوند در یک خصوصیت با هم مشترک‌اند و آن این است که در هر دو مورد، افزایش و کاهش مالکیت ارضی به زیان مالکیت متوسط تمام می‌شود. در هر دو حالت، این نوع مالکیت است که قربانی می‌شود.»^۱

سرینگ ارقام زیر را در مورد پروس ارائه کرده است (مستعمره‌نشینی داخلی) که به خوبی نشان می‌دهند املاک بزرگ و کوچک به زیان املاک متوسط رشد و توسعه می‌یابند. این ارقام دربارهٔ

استان‌های شرقی برانده‌بورگ، پوزن، سیلزی، پروس، پومرن و استان‌های وستفالی و ساکس وجود دارند.

بین سال‌های ۱۸۱۶ و ۱۸۵۹، در مورد مالکیت‌های دهقانی متوسط:

| مجموع | سطح ازدست‌رفته توسط مالکیت متوسط و به دست‌آمده توسط: | | | | کاهش پیدا کرده‌اند | | تعداد مطلق | |
|-------|--|-----|-------------|-----|--------------------|------|------------|----------------------|
| | مالکیت بزرگ | | مالکیت کوچک | | | | | |
| | آرپان | % | آرپان | % | آرپان | % | | |
| ۵/۸ | ۱,۵۲۷,۳۵۶ | ۱/۶ | ۴۱۷,۱۲۳ | ۴/۲ | ۱,۱۱۰,۲۳۳ | ۲/۵۰ | ۶۸۸۰ | - استان‌های شرقی ... |
| ۳/۲ | ۱۱۶,۳۹۵ | ۰/۶ | ۲۱,۱۲۴ | ۲/۶ | ۹۵,۲۷۴ | ۲/۲۵ | ۸۱۰ | - وستفالی ... |
| ۳/۳ | ۱۱۷,۸۸۷ | ۰/۸ | ۳۰,۴۱۳ | ۲/۳ | ۸۷,۴۷۴ | ۵/۳۰ | ۲۱۸۳ | - ساکس ... |
| ۵/۱ | ۱,۷۶۱,۶۴۱ | ۱/۴ | ۴۶۸,۶۶۰ | ۳/۷ | ۱,۲۹۲,۹۸۱ | ۲/۸۰ | ۹۸۷۳ | - جمع کل |

بین سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۶۴ در مورد حرکت و جهت مالکیت ارضی اطلاعات و آماری در دست نیست.

از سال ۱۸۶۵ تا سال ۱۸۶۷ این حرکت به شرح زیر بود: افزایش (+)، کاهش (-)

| املاک کوچک | | املاک متوسط | | زمین‌های اشرافی | | |
|------------|----------|-------------|-------|-----------------|-------|------------------|
| آرپان | تعداد | آرپان | تعداد | آرپان | تعداد | |
| + ۱۶۷,۱۳۰ | + ۱۶,۳۲۰ | - ۱۷۸,۷۴۶ | - ۱۰۲ | + ۸۱ | + ۴ | - استان‌های شرقی |
| + ۲۰,۸۹۹ | + ۱۹۰۴ | - ۲۰,۲۸۹ | - ۴۰۴ | + ۵۵۱۰ | ۰ | - وستفالی |
| + ۱۳,۴۷۷ | + ۲۰۸۲ | - ۱۷,۸۸۹ | - ۲۹۵ | + ۸۲۰۶ | - ۱ | - ساکس |

به علاوه، چندین هزار آرپان زمین به صورت مالکیت عمومی یا دولتی (ملی) درآمد؛ و در اینجا نیز این تغییرات به هزینه مالکیت متوسط تمام شد.

به‌طور کلی اخیراً مالکیت متوسط در این دو مورد کمتر زمین از دست داده است. از سال ۱۸۸۲ تا سال ۱۸۹۵ مالکیت‌های دهقانی متوسط ۵ تا ۲۰ هکتار، بیش از سایر ملک‌ها زمین از آن خود کرده‌اند (۵۶۰,۰۰۰ هکتار). این موضوع در جدول صفحه ۱۵۷ نشان داده شده است. با وجود این نادرست است اگر استنباط کنیم که جریان معکوس آغاز می‌شود و واحدهای کشاورزی متوسط باعث پس‌زدن واحدهای بزرگ و کوچک می‌شوند. با جدا نمودن واحدهایی که سطح آنها به صورت محسوسی در حال توسعه است از آن دسته از واحدهایی که در مساحت‌شان هیچ‌گونه تغییر

قابل ملاحظه‌ای مشاهده نمی‌شود، به نتایج جالبی خواهیم رسید. در این مورد آمار زیر را مشاهده می‌کنیم:

| افزایش یا کاهش | | ۱۸۹۵ | ۱۸۸۲ | واحد کشاورزی |
|----------------|------------|-----------|-----------|-------------------------|
| % | تعداد مطلق | | | |
| + ۸/۴ | + ۲۰۵,۸۱۶ | ۲,۵۲۹,۱۳۲ | ۲,۳۲۳,۳۱۶ | - کمتر از ۱ هکتار ... |
| + ۰/۲ | + ۳۶۳۱ | ۱,۷۲۳,۵۵۳ | ۱,۷۱۹,۹۲۲ | - ۱ تا ۵ هکتار ... |
| + ۷/۸ | + ۷۲,۱۹۹ | ۹۹۸,۸۰۴ | ۹۲۶,۶۰۵ | - ۵ تا ۲۰ هکتار ... |
| + ۰/۰ | + ۲۷۰ | ۳۰۶,۲۵۶ | ۳۰۵,۹۸۶ | - ۲۰ تا ۱۰۰۰ هکتار ... |
| + ۱۱/۵ | + ۵۷ | ۵۷۲ | ۵۰۵ | - بیش از ۱۰۰۰ هکتار ... |
| + ۵/۳ | + ۲۸۱,۳۱۷ | ۵,۵۵۸,۳۱۷ | ۵,۲۷۶,۳۴۴ | جمع کل |

مشاهده می‌کنیم که واحدهای کشاورزی ۵ تا ۲۰ هکتار به شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته‌اند، ولی واحدهای بزرگ‌تر و کوچک‌تر حتی به طور نسبی رشد بیشتری داشته‌اند. واحدهای کشاورزی میانی به زحمت افزایشی نشان می‌دهند؛ حتی در مقایسه با افزایش تعداد کل واحدها کاهش نیز یافته‌اند.

این ارقام مورد ایراد قرار گرفته‌اند. ولی حتی با استفاده از روش پیشنهادی انتقادکنندگان نیز به همان نتایج خواهیم رسید. در این مورد داریم:

| وسعت هر گروه برای هر ۱۰۰ هکتار زمین کشت شده | تعداد واحدهای کشاورزی بر حسب درصد (%) | | اندازه واحد کشاورزی | | | |
|---|---------------------------------------|-------|---------------------|-------|-------|--------------------------------|
| | ۱۸۹۵ | ۱۸۸۲ | ۱۸۹۵ | ۱۸۸۲ | | |
| + ۰/۰۵ | ۲/۴۹ | ۲/۴۴ | + ۱/۵۷ | ۴۵/۵۰ | ۴۴/۰۳ | - واحدهای ۱ هکتاری |
| - ۰/۱۲ | ۱۳/۱۸ | ۱۳/۳۰ | - ۱/۵۹ | ۳۱/۰۱ | ۳۲/۶۰ | - واحدهای ۱ تا ۵ هکتاری |
| + ۱/۱۶ | ۲۹/۹۰ | ۲۸/۷۴ | + ۰/۴۱ | ۱۷/۹۷ | ۱۷/۵۶ | - واحدهای ۵ تا ۲۰ هکتاری |
| - ۱/۳۳ | ۵۱/۹۷ | ۵۳/۳۰ | - ۰/۲۹ | ۵/۵۱ | ۵/۸۰ | - واحدهای ۲۰ تا ۱۰۰۰ هکتاری |
| + ۰/۲۶ | ۲/۴۶ | ۲/۲۲ | ۰ | ۰/۰۱ | ۰/۰۱ | - واحدهای بالاتر از ۱۰۰۰ هکتار |

این ارقام نیز همان حقایق قبلی را نشان می‌دهند: واحدهای خیلی بزرگ، متوسط و خیلی کوچک رشد کرده‌اند و واحدهای میانی کاهش یافته‌اند.

در فصل آینده توضیح خواهیم داد که چرا مشخصاً واحدهای دهقانی متوسط توسعه پیدا کرده‌اند.

آنچه در اینجا برای ما جالب است این است که توجه داشته باشیم پرولتر شدن جمعیت

کشاورزی در آلمان، با وجود اینکه گرایش به قطعه‌قطعه شدن املاک متوسط در آنجا متوقف شده است، همان توسعه‌ای را پیدا می‌کند که در نقاط دیگر پیدا کرده است. از سال ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۵ تعداد کل واحدهای کشاورزی ۲۸۱,۰۰۰ واحد افزایش یافته است. در این میان تعداد واحدهای پروتئری زیر ۱ هکتار بیش از همه افزایش یافته است؛ این واحدها ۲۰۶,۰۰۰ واحد افزایش یافته‌اند.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، حرکت موجود در کشاورزی با حرکت سرمایه صنعتی یا تجاری کاملاً متفاوت است. در فصل گذشته نشان دادیم که گرایش به سمت تمرکز واحدهای کشاورزی در این بخش منجر به محو کامل واحدهای کوچک نشده است بلکه در تقاطعی که این گرایش غالب شده باعث به وجود آمدن گرایش مخالف می‌شود. به زبان دیگر، گرایش به سمت تمرکز و تجزیه به شکلی متناوب بروز می‌کند. اکنون مشاهده می‌کنیم که این دو گرایش ممکن است همزمان نیز عمل نمایند. ملاحظه می‌کنیم تعداد واحدهای کشاورزی کوچک، که مالکانشان در بازار به صورت پروتئری ظاهر می‌شوند و نیروی کارشان را برای فروش عرضه می‌کنند، افزایش پیدا می‌کند. ملک ارضی آنها دیگر برای بازار اهمیت ندارد و تولیدات آنها دیگر نه برای بازار، بلکه صرفاً برای خانواده خودشان است. منافع اصلی این کشاورزان خرده‌پا، که نیروی کارشان را برای فروش عرضه می‌کنند، با منافع پروتئریای صنعتی همسو می‌شود (بدون اینکه به خاطر ملکشان با آن وارد جنگ شوند). این ملک آنها را کمابیش از فروشندگان مواد غذایی بی‌نیاز می‌کند ولی از شر بهره‌برداری‌های سرمایه‌داری صنعتی یا کشاورزی مصون نمی‌دارد.

در چنین موقعیتی، افزایش تعداد واحدهای کشاورزی کوچک چیزی نیست مگر شکلی خاص از افزایش خانواده‌های پروتئری که با افزایش بهره‌برداری‌های سرمایه‌داری بزرگ در صنعت و برخی اوقات در کشاورزی همراه است.

ب. انواع مشاغل فرعی (کمکی) دهقان

کار کشاورزی در مقابل مزد بیش از سایر کارهای فرعی در دسترس دهقان قرار دارد. حتی در دوران فئودالی نیز شاهد بودیم که به مجرد اینکه نابرابری در دهکده توسعه پیدا می‌کرد، برخی املاک آن‌قدر محدود می‌شدند که قادر به تغذیه صاحبان خود نبودند و برخی دیگر چنان توسعه‌ای پیدا می‌کردند که خانواده مالک نمی‌توانست نیروی کار لازم برای کشت آنها را تأمین نماید.

این نوع کار جدید دهقانان خرده‌پا در املاک بزرگ کاملاً مشابه بیگاری در دوران فئودالی است که دهقان مجبور بود روزهای معینی از سال را روی زمین ارباب کار کند.

به طور طبیعی مطلوب دهقان عبارت است از یافتن این کار کمکی (فرعی) در فصلی که کارهای کشاورزی متوقف شده باشند، مثلاً در زمستان. این قبیل کارها را می‌توان به سادگی در مجاورت جنگل‌ها پیدا کرد، زیرا در زمستان برای قطع و حمل و نقل چوب درختان جنگل به تعداد زیادی کارگر احتیاج است. ولی در همه‌جا جنگل‌های وسیع وجود ندارند و مقدار کار موجود در آنها جوابگوی احتیاجات دهقانان خرده‌پا نیست. در نتیجه مجبورند به‌خصوص به کارهای کشاورزی روی آورند.

احتیاجات کاری واحدهای کشاورزی بسیار متنوع است؛ در بعضی شرایط، به خصوص هنگام درو، تعداد کارگران متعلق به واحدهای بزرگ ناکافی است و بایستی به نیروی کار کمکی روی آورد. چنین زمان‌هایی که دهقان به آسانی قادر به پیدا کردن یک شغل کمکی است، دقیقاً همان زمانی است که در ملک خودش نیز به نیروی کارش احتیاجی حیاتی احساس می‌شود. چون مجبور است مقداری پول به دست آورد، به ملک خودش (که بهره‌برداری از آن به علت وسعت محدود و عدم دسترسی به وسایل و ابزار به ناصحیح‌ترین شکل صورت می‌گیرد) بی‌توجه خواهد شد. او مجبور است بهره‌برداری از مزرعه‌اش را به زن و فرزندانش بسپارد؛ و تنها در روزهای تعطیل قادر به کار کردن در آن است.

این قبیل واحدهای کشاورزی را که کار کردن در آنها به سطح کارهایی فرعی تنزل یافته است نباید همیشه واحدهایی ناچیز دانست. در این مورد کرگر گزارش می‌دهد که در وستفالی (بخش‌های کوزفلد^۱، بورکن^۲، ریکلینگ‌هازن^۳ و غیره) املاک ارضی، املاک شخصی یا اجاره‌ای متعلق به کارگران روزمزد آزاد ۱ تا ۵ هکتار وسعت دارند که البته اکثر اوقات ۱ تا ۳ هکتارند. صاحبان مزارعی که بیش از ۵ هکتار وسعت دارند (طبق گزارش دیگری بیش از ۳ هکتار) معمولاً به صورت کارگر روزمزد کار نمی‌کنند بلکه منحصراً از بهره‌برداری از مزرعه خود امرار معاش می‌نمایند. با وجود این، در یک گزارش مساحت واحد کارگر روزمزدی از این قبیل حدود ۶ هکتار ذکر شده و در جایی دیگر حتی ۸ هکتار نیز بوده است.^۴ این امر مسلماً به بازدهی زمین بستگی دارد.

کرگر همچنین گزارش می‌دهد که در ناحیه اوسنابروک^۵، واحد کشاورزی یک کارگر اجاره‌نشین عموماً عبارت است از: یک خانه مسکونی، ساختمان‌های مزرعه با اصطبل و ۳ گاو شیره، تعدادی خوک، تعدادی گوسفند، یک باغ به مساحت ۱۰ تا ۱۵ آر، یک قطعه زمین زیر کشت حدود ۲ هکتار، چراگاه‌هایی به وسعت ۵/۰ تا ۱/۵ هکتار، سهمی معادل ۱ هکتار از مرتع اشتراکی، و حدود ۱/۵ تا ۲ هکتار از جنگل.^۶

یک واحد کشاورزی با ۳ گاو، چند خوک و تعدادی گوسفند را می‌توان به عنوان یک واحد نسبتاً مهم در نظر گرفت. ولی با وجود این، مالک چنین مزرعه‌ای مجبور است به عنوان یک کارگر روزمزد کار کند!

ولی چنین نیست که همیشه در همسایگی، املاک بزرگ عرضه کننده کار فرعی وجود داشته باشند. اغلب اوقات این املاک نه تنها رقیب دانسته نمی‌شوند، بلکه تمایل شدیدی نسبت به آنها وجود دارد. بدین ترتیب گزارش زیر در مورد ناحیه آیزناخ علیا^۷ وجود دارد: «ایجاد یک واحد کشاورزی بزرگ

1. Ccesfeld

2. Borken

3. Recklingshausen

۴. شرایط اقتصادی کارگران کشاورزی، جلد ۱، ص ۱۲۶.

5. Osnabrück

۶. همان جا، ص ۶۴

7. Haut Pays d'Eisenach

با خرید اخیر زمین‌های لازم و تأسیس یک کارخانه قندسازی در همسایگی ویزنتال^۱ به ایجاد تأثیرات مفیدی در اوضاع دهقانان آنجا منجر خواهد گردید... تعدادی مزدبگیر و خرده‌مالک قادر خواهند بود شغل‌هایی با دریافت دستمزد پیدا کنند.^۲

در ناحیه آیزناخ سفلی^۳ گزارش می‌رسد که اکثر خرده‌مالکان ارضی صاحب کمتر از ۵ هکتار زمین‌اند. وضعیت آنها زیاد مساعد نیست. «مالکیت بزرگ شامل املاک اربابی، دولتی و Allodiales از اهمیت کافی برخوردار نیست (۱۲/۵٪ سطح کل) تا بتواند برای طبقه خرده‌مالکان ارضی، با استفاده از نیروی کارشان، مشاغلی با دستمزد کافی تأمین کند.»^۴

همین‌طور نیز در منطقه هسه از عدم وجود املاک بزرگ به‌عنوان یکی از دلایل فقر و بدبختی دهقانان خرده‌پا نام برده شده است. «طبق گفته دکتر کونو فرانکشتاین^۵ در مناطقی که قانون وراثت طبیعی موجود است و زمین به تعداد فرزندان تقسیم می‌شود، به علت کوچکی قطعه‌ها کمبود نیروی کار وجود ندارد زیرا اکثر این مالکان، که غالباً فقط ۵ تا ۱۰ آریان یا حتی کمتر زمین در اختیار دارند، در برخی شرایط نیروی کار خودشان را عرضه می‌کنند... ولی احتیاج به نیروی کار در این مناطق دارای مالکیت‌های کوچک دهقانی، به‌خصوص در شرایطی که مالکیت‌های بزرگ وجود ندارند، زیاد نیست. به‌طوری‌که مالکان این قبیل املاک نه قادرند از نیروی کار خود در مزرعه خودشان استفاده کنند و نه آن را در عوض یک دستمزد ارائه دهند. در نتیجه، وضع مالکان این‌گونه زمین‌های کوچک اغلب اوقات غم‌انگیز است.»^۶

اگر در فصل گذشته مشاهده کردیم که واحدهای کوچک به‌عنوان تکیه‌گاه واحدهای بزرگ محسوب می‌شوند، در اینجا می‌بینیم که واحدهای بزرگ به‌عنوان تکیه‌گاه واحدهای کوچک به حساب می‌آیند.

به دنبال ناکافی بودن مواد غذایی، به مدت طولانی، این قبیل دهقانان خرده‌پای ساکن هسه به اندازه‌ای ضعیف و رنجور شدند که دیگر قادر نبودند از برخی موقعیت‌های به وجود آمده استفاده کنند و مقداری پول به دست آورند. «به علت تغذیه ناکافی، افراد قادر به انجام دادن کارهای مشکل و طاقت‌فرسا نیستند؛ و در برخی نقاط، با وجود بیکاری کارگران محلی، مالکان ارضی بزرگ اقدام به آوردن کارگران غربیه از نقاط دیگر نموده‌اند.»

ولی جمعیتی که به علت ضعف و ناتوانی قادر به انجام دادن کارهای سخت کشاورزی نباشد هنوز می‌تواند از عهده برخی کارهای کمکی (فرعی) برآید؛ منظور کارهای مربوط به صنایع خانگی

1. Wiesenthal

۲. موقعیت دهقانان، جلد ۱، صص ۴۰ و ۵۷.

3. Bas Pays d'Eisenach

۴. همان‌جا، ص ۶۶.

5. Kuno Frankenstein

۶. شرایط اقتصادی کارگران کشاورزی، جلد ۲، ص ۲۲۲.

است که دهقانان خرده‌پایی که امکان کارهای کشاورزی از آنها سلب می‌شود به این قبیل کارها روی می‌آورند.

شروع صنایع خانگی نیز به دوران فتودالی برمی‌گردد. در ابتدای این کتاب نشان دادیم که در آنجا دهقان هم کشاورز بود و هم صنعتگر. بعدها توسعه صنایع شهری وی را مجبور کرد تا منحصرأ به کشاورزی بپردازد. ولی تا مدت‌ها بعد نیز بسیاری از کارهای صنعتی در میان خانواده و در منزل انجام می‌گرفتند. در مناطقی که کشاورزی دیگر به‌عنوان یک منبع درآمد کافی محسوب نمی‌شد این‌گونه کارها دوباره اهمیت و ارزش پیدا کردند. ولی دهقان برای خریدار کار نمی‌کرد. دهقان منفرد قادر نبود با کارگاه‌های صنعتی شهر، که از کلیه امکانات برخوردار بودند و بازار وسیع‌تری نیز داشتند، به رقابت بپردازد. صنعت روستایی، به‌عنوان تولیدکننده کالا، تنها در شرایطی قادر به رشد است که برای یک سرمایه‌دار، یک تاجر یا امانت‌فروشی که بتواند با بازارهای دور ارتباط برقرار کند - دهقان منفرد مستقیماً توان این کار را ندارد کار کند. این صنعت فقط در رشته‌هایی می‌تواند ادامه یابد که در آنها تنها به برخی مهارت‌های معمولی و ابزار و وسایل ساده احتیاج باشد. این‌گونه صنایع در نقاطی توسعه می‌یابند که مواد اولیه مورد نیاز در نزدیکی آنها وجود داشته باشند (مثلاً مجسمه‌سازی با چوب در مجاورت جنگل‌ها، ساختن ورقه‌های لوح و قلم در کنار معادن این فلز، سبده‌سازی در نقاطی که بارش زیاد و برای کشت نیزارها مساعد است، آهنگری در نزدیکی معادن آهن و غیره). اما وجود تعداد زیادی کارگران بیکار با نرخی پایین به تنهایی باعث می‌شود که سرمایه‌داران باهوش بکوشند تا در محل از آنها استفاده کنند؛ اغلب اوقات مواد اولیه مانند نخ و ابریشم را در اختیار آنها قرار می‌دهند و آنها بایستی کار یافتگی را انجام دهند.

صنایع خانگی روستایی بیشتر در مناطقی رشد می‌کنند که زمین فقیر باشد و به‌علاوه شرایط تکنیکی لازم برای یک واحد کشاورزی بزرگ وجود نداشته باشد، و از همه مهم‌تر اینکه موانع سیاسی بر سر راه به وجود آمدن مالکیت بزرگ ایجاد شود یا ایجاد شده باشد. صنایع خانگی روستایی را می‌توان در نقاطی کوهستانی که بوهم را از سیلزی و ساکس جدا می‌کند، در تورینگن، در تانوس^۱، در جنگل سیاه و به‌خصوص در سوئیس مشاهده کرد (صنایع ساعت‌سازی در مغرب، ابریشم‌بافی در مرکز و قلاب‌دوزی در مشرق).

در ابتدا این نوع صنایع خانگی با اشتیاق مورد استقبال قرار گرفتند. افرادی که این صنایع را اداره می‌کردند خیرخواهان دهقانان فقیر محسوب شدند، زیرا برای آنها امکان کار سودمند در ایام بیکاری به‌خصوص در فصل زمستان را فراهم آورده بودند. از آنجایی که می‌توانستند پول بیشتری به دست آورند می‌توانستند زمین‌های خودشان را با شیوه‌هایی صحیح‌تر کشت کنند و این امر باعث افزایش درآمد آنها می‌گردید. تناوب در کار صنعتی و کشاورزی سلامت و نیرومندی را در این جمعیت حفظ می‌نمود؛ یعنی چیزی را که کارگران صنعتی شهری از آن برخوردار نیستند. تناوب در کار، راحتی و

ذکاو ت را به دهقانان ساده‌ای که از آن برخوردار نبودند اهدا می‌کرد؛ دهقانانی که خود را فقط به کشت زمین‌هایشان محدود می‌کردند و ساعات باارزش زیادی را به بطالت و بیکاری می‌گذراندند. شونبرگ^۱، در رساله اقتصاد سیاسی^۲ کلیه امتیازات صنایع خانگی را، در نقاطی که این صنایع از رقابت با ماشین به‌زحمت زیاد نیفتاده‌اند، با آب‌وتاب بسیار شرح می‌دهد. کل خانواده با هم به کار مشغول‌اند. پدر خانواده قادر است به تعلیم و تربیت فرزندانش پردازد و آموزش آنها را زیر نظر قرار دهد، زن‌ها فرصت رسیدن به خانواده خود را پیدا می‌کنند، و دختران جوان تحت مراقبت و نظارت خانواده قرار می‌گیرند. زمان کار تنها به اراده و تصمیم کارگر بستگی دارد؛ او آزاد است. «زندگی‌اش به‌طور کلی دلچسب‌تر، خوشایندتر و پربارتر می‌گردد. در صنایع روستایی خانگی، حرفه با کار کشاورزی سالم‌تر تناوب پیدا می‌کند. از تمرکز تعداد زیادی مزدبگیر در یک محل، که هم برای کارگران و هم برای جامعه زیان‌آور است، اجتناب می‌شود؛ و بالاخره صنایع خانگی کلیه نیروهای تولیدی فامیل را به کار می‌گیرند و باعث می‌شوند که بتوان از این نیروها استفاده‌های فصلی و موقت به عمل آورد و بدون ایجاد خطر برای اشخاص یا به خطر انداختن حیات خانواده درآمد آن را افزایش داد.»

در کنار این امتیازات «بی‌چون و چرأ»، البته اشکالاتی نیز وجود دارند که شونبرگ نتوانست آنها را انکار نماید. ولی بالاخره به این نتیجه می‌رسد که «با وجود همه این اشکالات و هر قدر هم که این اشکالات مهم باشند باز هم به‌گونه‌ای نیستند که باعث شوند صنایع خانگی از نظر شرایط اجتماعی کارگران مناسب‌ترین شکل بهره‌برداری برای آنها نباشند.»

فقط در نقاطی که این صنعت مجبور به مقابله با صنایع کارخانه‌ای است بایستی از آن صرف‌نظر کرد.

حتی اگر آن صنایع خانگی را در نظر بگیریم که هنوز با ماشین‌های صنایع بزرگ مانند زنبیل باقی، سیگارسازی، اسباب‌بازی و غیره وارد مبارزه نشده‌اند، واقعیت تصویر دیگری را به ما نشان می‌دهد. قبل از هر چیز باید متذکر شد که در روستا هیچ نوع کار فرعی به اندازه این نوع کار باعث قطعه‌قطعه شدن زمین نمی‌شود، زیرا هیچ‌کدام از کارهای دیگر مستعد چنین رشد سریعی نیستند. تعداد واحدهای کشاورزی بزرگ محدود است، تعداد معادن نیز محدود است و کارخانه‌ها نمی‌توانند در روستاها به دلخواه رشد کنند. بنابراین امکان کارهای روزمزد محدود است. اما وضع صنایع خانگی از این حیث کاملاً متفاوت است. فقط مقدار نیروی کار قابل دسترس است که می‌تواند برای این صنایع محدودیت ایجاد نماید. این صنایع می‌توانند در سطح بهره‌برداری‌هایی بسیار کوچک عملی شوند (با ابزار و وسایلی کاملاً ابتدایی و بدون سرمایه یا با سرمایه‌ای ناچیز) و در شرایطی که وضع بازار مساعد باشد سرمایه‌دار قادر است بدون هیچ‌گونه ریسکی با سرعت زیاد این صنایع را

توسعه دهد؛ نه احتیاجی به سرمایه ثابت است، نه ساختمان و نه احتیاجی به تأمین ماشین‌آلات (یعنی کلیه وسایلی که اگر به صورتی مولد مورد استفاده قرار نگیرند ارزش خود را از دست می‌دهند). سرمایه‌دار نه مجبور به پرداخت بهره مالکانه است و نه هیچ نوع مالیات دیگری را برعهده دارد، که چه کسب‌وکار رونق داشته باشد یا نداشته باشد بایستی پرداخت گردد. تمام این هزینه‌ها، که مهم‌ترین بخش ریسک‌های سرمایه‌داران محسوب می‌شوند، باید توسط صنعتگرانی خانگی که به وسیله سرمایه‌دار به کار واداشته شده‌اند تحمل شوند. به طوری که هر بحرانی برای آنها به مراتب هلاکت‌بارتر است تا برای کارگران صنایع بزرگ، زیرا سرمایه‌دار در شرایطی که با کارگرانی سروکار دارد که در خانه خودشان کار می‌کنند آسان‌تر می‌تواند مؤسسات را کوچک کند. همچنین در شرایطی که وضعیت مساعد باشد و کاسبی رونق داشته باشد آسان‌تر قادر است تعداد کارگران این قبیل مؤسسات خود را افزایش دهد. ولی شرایط رونق و وفور برای این قبیل صنعتگران حتی از دوران رکود اقتصادی نیز هلاکت‌بارتر است.

تعداد ازدواج‌ها و به دنبال آن تعداد خانواده‌ها افزایش پیدا می‌کند و درعین حال تقاضا برای املاک کوچک‌تر بالا می‌رود، زیرا بدون دسترسی به این املاک تأسیس یک خانواده مستقل امکان‌پذیر نیست. قیمت زمین بالا می‌رود و قطعه‌قطعه شدن آن نیز افزایش می‌یابد. این نوع املاک درعین حال که کشت در آنها به صورتی ناقص انجام می‌شود بیش از پیش نیز کوچک و محدود می‌شوند. این نوع کشت ناقص قبلاً ناشی از وسعت محدود این املاک بود ولی اکنون عامل دیگری نیز به این امر کمک می‌کند و آن این است که صنایع خانگی باعث می‌شوند پول به خانه سرازیر شود و رونق ایجاد نماید و در نتیجه کلیه نیروهای تولیدی خانواده به قیمت رهاکردن کشاورزی صرف این صنایع گردند. اگر این امر مدتی به طول انجامد صنعتگران کوچک به دنبال این زندگی خانه‌نشینی دیگر نیروی لازم برای کارهای سخت کشاورزی را نخواهند داشت. آنها دیگر قادر نخواهند بود زمین‌شان را به شکلی مطلوب به زیر کشت درآورند. در این شرایط، کوچکی مزرعه برای آنها ضرورتی فیزیکی خواهد بود.

این املاک به قدری کوچک می‌شوند که در آنها حتی یک گاو را نیز به زحمت می‌توان نگاه داشت. شیر از سفره‌ها رخت برمی‌بندد و جای خود را به معجونی چون کاسنی می‌دهد. با از بین رفتن گاو، کود نیز از دسترس مزرعه خارج می‌شود و به همراه آن حیوانی که گاوآهن را می‌کشید نیز از گردونه خارج می‌گردد. مزارع بیش از پیش به صورتی غیرتولیدی و نامساعد برای کشت غلات درمی‌آیند. به علاوه گندم برای اینکه بتواند به صورت یک ماده غذایی مورد استفاده قرار گیرد باید هم آسیاب و هم پخته شود. بیشتر به گیاهانی روی آورده می‌شود که اگرچه در یک مساحت واحد محصولاتی با ارزش غذایی کمتر ایجاد می‌کنند ولی از نظر وزن، محصول بیشتری تولید می‌کنند: مانند کلم، ترب و به خصوص سیب‌زمینی، یعنی سبزیجاتی که می‌توان از آنها بدون هیچ‌گونه مقدمات اولیه در آشپزی استفاده کرد.

بدین ترتیب، غذای کارگری که در خانه خودش به کار مشغول است به کاسنی و سیب‌زمینی تقلیل

می‌یابد (یعنی موادی که به جای در دسترس قرار دادن مواد غذایی مورد نیاز معده بیشتر باعث گول زدن آن می‌شوند). بدین ترتیب اثرات ناگوار کارهای صنعتی به علت عدم تغذیه کافی به شکلی وخیم‌تر درمی‌آید و نیروی کارگر به حداقل خود می‌رسد، یعنی به سطحی که فقط قادر به استفاده از انگشتانش باشد.

سقوط کشاورزی‌اش نیز کمتر از این نخواهد بود. قطعات کوچک زمینی که به خوبی کود داده نشده‌اند و کار انجام شده در آنها با کیفیتی مطلوب انجام نگرفته است در تمام مدت سال بایستی فقط یک محصول را تولید کنند. کیفیت کشت به درجه‌ای حتی پایین‌تر از زمان ژرمن‌ها - بعد از حمله‌های بزرگ - سقوط می‌کند.

شناپر-آرنت^۱ در بررسی پنج جماعت روستایی در منطقه تانوس علیاً چنین می‌گوید: «به نظر می‌رسد که تنها در منطقه زلنبرگ^۲، بقایای ارزنده کشت‌های سه تناوبی حفظ گردیده‌اند. در سایر دهکده‌ها احتیاج باعث شده است که قوانین کشت زیرپا گذاشته شوند و در بسیاری از مزارع به علت فقیر بودن زمین و نیز فقر موجود در کلیه منابع به کار گرفتن یک تناوب هوشمندانه میسر نیست و در تمام مدت سال تنها یک محصول، آن هم سیب‌زمینی، کشت می‌شود.»

در این ۵ دهکده، که ۷۵۸ خانواده در آنها زندگی می‌کردند، تنها ۴۶۳ گاو وجود داشت. از این میان ۴۸۶ خانواده اصلاً گاو نداشتند و ۱۱۷ خانواده هر کدام فقط یک گاو داشتند.

پسرفت اقتصادی، نابودی فیزیکی زمین و انسان‌ها را به همراه خود می‌آورد. پیشرفت‌های تکنیکی در صنایع خانگی به سختی صورت می‌گیرند. این صنعتگران خانگی نیز مانند سرمایه‌دارانی که آنها را به کار واداشته‌اند تنها از طریق افزایش میزان کار و کاهش دستمزد قادرند در برابر رقابت دوام آورند. این رقابت به علت عوامل زیر آسان‌تر می‌شود: منفرد بودن آنها در خانواده‌های شان، متفرق بودن آنها در مناطقی وسیع که سازماندهی آنها را تقریباً غیرممکن می‌سازد، عدم امکان تهیه پول در منطقه به شکل‌های دیگر، و وابستگی‌های آنها به زمین که از فرارشان از استثمار شدید و روی آوردن‌شان به کارهای دیگر با درجه استثمار قابل تحمل‌تر در مناطقی دیگر جلوگیری می‌کند. این کارگران خانگی کاملاً در اختیار صاحب‌کار قرار دارند. حتی بیکاری‌های طولانی نیز باعث نمی‌شوند که سرمایه‌دار آنها را از دست بدهد. به همین دلیل است که در صنایع خانگی، که توسط سرمایه‌داران اداره می‌شوند، طولانی‌ترین زمان کار و خسته‌کننده‌ترین نوع آن، فلاکت‌بارترین دستمزدها، بیشترین تعداد زنان و کودکان در این کارها، و شرایط رقت‌بار کارگاه‌ها و مسکن را مشاهده می‌کنیم. یعنی به طور خلاصه ما شاهد تکان‌دهنده‌ترین شرایط هستیم. این رسواترین شکل استثمار سرمایه‌داری و پست‌ترین نوع پرولتاریزاسیون دهقانان است. بنابراین کلیه تلاش‌ها و کوشش‌ها برای کمک به برپا نگاه داشتن جمعیتی از دهقانان خرده‌پا که از طریق مشغله‌ای صرفاً کشاورزی قادر به حفظ موجودیت

1. Schnapper-Arndt

2. Sur cinq communes rurales du haut Taunus

3. Seelenberg

خود نیستند، با ایجاد صنایع خانگی در نزد آنها، حتی اگر با جهش کوتاه و پرمسئله‌ای همراه باشد، بالاخره منجر به سقوطی عمیق و نومیدانه‌ترین فقر و فلاکت خواهد گردید. بنابراین بایستی با استواری با این‌گونه صنایع به مقابله پرداخت.

خوشبختانه صنعت خانگی فقط مرحله‌ای ابتدایی از صنایع بزرگ است. دیر یا زود کار ماشین باعث خواهد شد که این‌گونه صنایع دیگر از نظر اقتصادی به‌صرفه نباشند و هر قدر این صنایع بیشتر رشد کنند و بیشتر تخصصی شوند و تقسیم کار در آنها توسعه بیشتری پیدا کند این زمان زودتر فرا خواهد رسید.

ولی این زمان، زمان رهایی صنعتگران خانگی نیست، بلکه شروع دردناک‌ترین مرحله از احتضار طولانی آنهاست. زیرا در این شرایط میزان کار باز هم باید افزایش یابد، احتیاجات محدودتر و زحمات متحمل شده توسط خانواده بیشتر شود تا در مبارزه علیه ماشین زیاد عقب نمانند؛ و چقدر طول می‌کشد این مسابقه منحوس تا انسانی که مدت‌هاست از گود خارج شده از نفس بیفتد. او توانایی ادامه این مسابقه نومیدانه به شکلی چنین طولانی را باید مدیون واحد کشاورزی‌اش باشد.

در نقاطی که کشاورزی برای تولید کالا به کار نمی‌رود و تنها احتیاجات خانواده را تأمین می‌کند، به فشارهای مربوط به رقابت تسلیم نمی‌شود و به‌عنوان عنصری حفاظت‌کننده عمل می‌کند؛ عنصری که یک‌شبه زندگی را برای کلیه بازماندگان گذشته حفظ می‌نماید. کشاورزی است که احتضار صنایع خانگی را چنین طولانی می‌کند. کشاورزی است که مرگ بافنده سنتی را که نزدیک به نیم‌قرن است قادر به زندگی نیست به تأخیر می‌اندازد.

«اگر با وجود این تشنج‌های متوالی و بی‌وقفه در این رشته صنعتی (بافتندگی دستی در بوهم شمالی) تعداد آنها کم نشده، به این علت است که اکثر این بافندگان صاحب یک قطعه زمین بودند که در شرایط مناسب به آنها اجازه می‌داد با درآمد آن دستمزد مربوط به کار صنعتی خود را کامل کنند و در شرایط بحران و توقف معاملات دوره بحران را، هرچند به دشواری، پشت سر بگذارند.»^۱

با وجود این، صنعت خانگی دهقانی در چندسال اخیر در تمام نقاطی که صنایع بزرگ در روستاها ایجاد شده‌اند واپس رفته است. ایجاد این صنایع بزرگ به سبب رقابت با صنعتگر خانگی نیست، بلکه بیشتر به منظور دادن امکاناتی جدید به آنها برای به دست آوردن پول است.

صنعت بزرگ برای رشدش نیازمند توده‌ای عظیم از کارگرانی است که صاحب هیچ‌چیز نباشند، ماهر و منضبط باشند؛ از سوی دیگر این صنعت باید در نزدیکی یک بازار بزرگ واقع شود. این شرایط، به‌خصوص در مراکز بزرگ تجاری موجود است. به مجرد اینکه این صنعت رونق پیدا می‌کند توده‌های جدید کارگر را به سوی خود جلب می‌نماید و موجب ایجاد روابط میان محل رونق‌یافته و سایر محل‌ها می‌گردد. بدین ترتیب توسعه و رشد صنعت بزرگ سرمایه‌داری به تراکم هر چه بیشتر

توده‌ها در شهرهای بزرگ و زندگی اقتصادی این شهرها بستگی دارد.

ولی وجود مجموعه‌ای از عوامل باعث می‌شود که روند رشد صنایع بزرگ تنها به شهرها محدود نشود و بعضی رشته‌های کوچک نیز وضع روستاها را رونق بخشند. برخی از این عوامل طبیعی و برخی دیگر اجتماعی‌اند.

در میان عوامل دسته اول می‌توان از تقاضای رو به افزایش برای مواد اولیه با اولویت درجه یک و درجه دو نام برد که رشد و توسعه صنایع بزرگ را همراهی می‌کنند. این مواد اولیه، که در روستاها تولید می‌شوند، نمی‌توانند در شهر به وجود آیند و به علت مصرف آنها در مقیاس عظیم، تولیدشان نیز باید در سطح بهره‌برداری‌های بزرگ صورت گیرد؛ مانند معادن. توسعه معادن و سیله‌ای است نیرومند برای ایجاد تحول در وضعیت کشاورزی.

از سوی دیگر بسیار باصرفه است که در نزدیکی محل تولید، مواد اولیه موجود باشند. به خصوص موادی که نسبت به ارزش‌شان وزن زیادی دارند و قادر به تحمل حمل و نقل‌های طولانی نیستند. بدین ترتیب ما در روستاها شاهد به وجود آمدن کوره‌های آهنگری، آجرپزی، تصفیه قند و غیره هستیم.

و بالاخره آب که به‌عنوان یک نیروی عظیم محرک به آسانی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد اغلب اوقات باعث جلب صنایع بزرگ به دره‌های دورافتاده می‌شود.

علاوه بر اینها، دلایلی اجتماعی نیز مطرح است. سطح زندگی در شهرها بسیار بالاتر از روستاهاست و برای یک زندگی مشابه، هزینه‌های نگهداری نیروی کار به علت قیمت‌های زیاد مسکن، مخارج حمل و نقل و قیمت مواد غذایی (به علت عدم وجود زمینی که توسط خود کارگر به زیر کشت برود) در شهرها به مراتب بالاتر است. از این مطالب به‌خوبی می‌توان دریافت که به چه علت دستمزد در شهرها بالاتر از روستاهاست.

ولی تراکم توده‌های کارگری در یک محل فشرده نیز بر این عوامل افزوده می‌شود. این امر از یک سو باعث می‌شود که تفاهم و سازماندهی آنها آسان‌تر صورت گیرد و از سوی دیگر نظارت بر آنها و نیز اخذ تصمیمات شدید و مؤثر علیه‌شان مشکل‌تر باشد. در چنین محیطی — پر از منابع — انسانی که مورد ستم قرار گرفته همیشه قادر است شغلی پیدا کند.

در مورد روستاها وضع کاملاً فرق می‌کند. در آنجا کارگران کمتر قادرند در برابر سرمایه‌دار مقاومت کنند؛ آنها به مراتب مطیع‌ترند و درخواست‌های‌شان کمتر است. برای صاحبان صنایع بزرگ این دلیل مهمی است که واحدهای بهره‌برداری خود را در قلب روستاها ایجاد کنند؛ آنها که کارگران مورد احتیاج خود را در روستاها پیدا می‌کنند (این امکان تنها در برخی شرایط استثنایی میسر است و این باعث تأسف صاحبان صنایع بزرگ است) و کلیه عناصر لازم برای به راه انداختن یک بهره‌برداری با رونق را در اختیار داشته باشند. هر قدر جنبش کارگری در شهرها رشد کند صاحبان صنایع تمایل بیشتری به ایجاد این صنایع در روستاها نشان می‌دهند.

هر قدر وسایل ارتباطی (کانال، راه‌آهن و تلگراف) رشد بیشتری پیدا کنند ایجاد صنایع بزرگ در

روستاها بهتر صورت می‌گیرد. بدین ترتیب تماس با بازارهای بزرگ آسان‌تر خواهد شد. از سوی دیگر پیدایش خود این بهره‌برداران بزرگ در روستاها، انگیزه‌ای قوی برای توسعه وسایل ارتباطی مدرن خواهد بود، و ایجاد این‌گونه وسایل، حراست و بالاخره بهره‌برداری از آنها به جمعیت‌های دهقانی کلیه امکانات به دست آوردن پول را خواهد داد.

نتایج این تغییرات برای دهقانان خرده‌پا و زمین‌هایشان به زحمت از وضعیت آنها در شرایط صنایع خانگی درخشان‌تر خواهد بود. واحدهای کشاورزی بزرگ که محصولات غذایی جهت فروش تولید می‌کنند مسلماً از این تغییرات استفاده خواهند کرد، لاقلاً به این دلیل که مشتری‌های آنها به شدت افزایش پیدا می‌کنند و به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند. ولی این امتیاز در مورد کشاورزانی که کارگران مزدبگیر استخدام می‌کنند، از آنجایی که صنایع نیروی کار را به سوی خود جلب و نوعی قحطی کارگر کشاورزی ایجاد می‌کنند، کاملاً جبران خواهد گشت. این مطلب را که به یک فصل دیگر مربوط می‌شود فعلاً کنار می‌گذاریم.

ولی کلیه کشاورزان، چه بزرگ و چه کوچک، از افزایش قیمت زمین رنج می‌برند. صنایع بزرگ یک افزایش سریع جمعیت ایجاد می‌کنند و این افزایش نه تنها مانند صنایع خانگی بر اثر آسان شدن ازدواج صورت می‌گیرد بلکه از طریق دعوت کارگران غیربومی به منطقه نیز عملی می‌شود، زیرا یک مؤسسه بزرگ سرمایه‌داری به ندرت ممکن است به نیروی کار موجود در محل اکتفا کند. تقاضا برای مسکن و قطعات زمین افزایش پیدا می‌کند، در نتیجه قیمت آنها نیز رو به فزونی می‌نهد. ولی هر قدر زمین گران‌تر شود (اگر سایر شرایط را ثابت فرض کنیم) خریداران آن مشکل‌تر خواهند توانست به شکل مطلوبی از آن بهره‌برداری کنند، در نتیجه واحد کشاورزی مزبور موقعیتی رقت‌انگیزتر به خود خواهد گرفت. این مطلب را در فصل آینده بررسی خواهیم کرد.

علاوه بر این باید متذکر شد که شیوه صنایع بزرگ در جذب کارگران با شیوه صنایع خانگی کاملاً متفاوت است. صنایع خانگی اغلب اوقات به همه افراد خانواده امکان می‌دهند کار صنعتی خود را موقتاً رها کنند و به کشاورزی بپردازند؛ مثلاً در ایام درو. البته در حقیقت وضع همیشه بر این منوال نیست. در بسیاری از صنایع خانگی، زمان کارهای فوری با کار کشاورزی حیاتی مصادف می‌شود. «مشخصاً در هنگام درو، یعنی زمانی که دهقانان حدود ۲۰ ساعت کار می‌کنند و ۴ ساعت استراحت، آنهایی که در ساختن اسباب‌بازی مشغول به کار هستند حتی یک دقیقه آزاد نیز برای پرداختن به کارهای حیاتی مزرعه پیدا نمی‌کنند»^۱

در چنین شرایطی، صنایع خانگی و کشاورزی از یکدیگر جدا می‌شوند و پیوند آنها در شخص واحد غیرممکن می‌شود. ولی این امر به هیچ وجه یک قاعده نیست.

در بهره‌برداری‌های بزرگ صنعتی وضع به گونه‌ای دیگر است. تنها وجود مقدار قابل ملاحظه‌ای سرمایه ثابت، که در آنها به کار گرفته شده و در هنگام کار نکردن به صورتی غیرمولد درمی‌آید، کافی

است که سرمایه‌دار را به جلوگیری از هرگونه وقفه در کار تشویق کند. تعداد کمی مؤسسات بزرگ صنعتی وجود دارند که تنها قسمتی از سال به کار مشغول باشند؛ یعنی مشخصاً وقتی که کار کشاورزی تعطیل است یا فوریت ندارد. برای مثال می‌توان از تصفیه‌خانه‌های قند نام برد که «فعالیت» آنها در پاییز، یعنی بعد از برداشت چغندر قند، آغاز می‌شود و تقریباً حدود ۴ ماه در تمام مدت زمستان ادامه دارد. این فعالیت را تا آنجایی که ممکن است تسریع می‌کنند، زیرا در بهار چغندرها خیلی زود خراب می‌شوند.

بنابراین کار در تصفیه‌خانه‌های قند زمان لازم برای کشاورزی را از کارگران کشاورزی و خرده‌مالکان نمی‌گیرد.

همین‌طور نیز کار معدن، در بعضی شرایط، با کار کشاورزی سازگار است. احتیاج به زغال در فصل زمستان بیشتر و تقاضاها در این فصل زیادتر است. از سوی دیگر، وجود نوبت‌های کار شبانه باعث می‌شود تا بخشی از معدنچیان روزها «آزاد» باشند. آنها از این اوقات بایستی قاعدتاً برای استراحت استفاده کنند، ولی اغلب برای انجام دادن کارهای کشاورزی استفاده می‌کنند. بی‌شک این دستمزد «شاهانه» آنها را غرق نوعی غرور می‌کند و نیروی کار اضافی‌ای را که طی روز «کوتاه» کار در معدن مصرف نشده بود به کارهای کشاورزی اختصاص می‌دهند.

کرگر گزارش می‌دهد که «در بخش ریکلینگ‌هازن کار کشاورزی و غیرکشاورزی با یکدیگر تناوب دارند. کارگران روزمزد، چه کارگران آزاد و چه خرده‌مالکان، اغلب از اول درو تا پایان نوامبر در مزرعه کار می‌کنند و بقیه اوقات نیز در معادن به کار مشغول‌اند.»^۱

در مناطق دارای معدن نظیر گلزن‌کیرشن^۲، بوخوم^۳ و دورتموند^۴، کارگران کشاورزی مالک زمین تقریباً ناپدید شده‌اند. «در این مناطق هنوز گهگاه کارگران غیرمالک مشاهده می‌شوند ولی اینها بیش از همه معدنچیان هستند که به علت زمان کوتاه کار در معدن قادرند هر روز چند ساعت را به کارهای کشاورزی بپردازند، به خصوص اگر در نوبت‌های شبانه به کار مشغول باشند؛ یا کسانی که نزد دهقانان مسکن داشته و مجبور باشند آنها را در کارهای کشاورزی یاری دهند؛ یا کسانی که در برابر همان تعهد، یک زمین زیر کشت سیب‌زمینی به آنها داده شده باشد؛ یا علت کارکردن بعضی دیگر از افراد در زمین‌های کشاورزی این است که قدرت کارکردن در معدن را ندارند. همچنین از یک مورد نیز به طور استثنایی نام برده شده است و آن شرایطی است که در آن کارگران روزمزد با کشت برای خودشان مقداری پول به دست می‌آورند؛ ولی در حقیقت اینها معدنچسانی هستند که در عین حال کارهای کشاورزی را نیز انجام می‌دهند. بعضی اوقات آنها یک خانه کوچک با یک باغچه را اجاره کرده و یک یا دو بز نیز نگهداری می‌کنند و گاهی نیز از مالک اجازه کشت سیب‌زمینی را در یک قطعه زمین در

۱. شرایط اقتصادی کارگران کشاورزی، جلد ۱، ص ۱۲۴.

2. Gelsenkirchen

3. Bochum

4. Dortmund

مساحتی که بتوانند کود آن را تأمین کنند دریافت می‌کنند.^۱

و بالاخره باز هم مثالی از بخش شرقی سیلزی، که دارای معادن زغال‌سنگ است، نقل می‌کنیم: «در بخش‌های صنعتی و نقاطی که معادن زغال‌سنگ موجود است به کرات مشاهده می‌شود که کارگران کشاورزی به دنبال کارهایی موقت در این بخش‌ها هستند، به‌خصوص در بخش ساختمان، و برای درو به مزارع برمی‌گردند. این مورد، به‌خصوص برای خرده‌مالکان صدق می‌کند.»^۲

در برخی شرایط، کار در معدن می‌تواند به صورت یک عامل کمکی قوی برای بهره‌برداری دهقانی درآید. «در گزارشی مربوط به وستفالی آمده است که در تمام نقاطی که مالک مجبور است غذای خود را از زمینش به دست آورد آمیختگی قطعات مختلف زمین با یکدیگر اثرات زیانباری بر روی مالکیت دهقانی به جای می‌گذارد. در نقاطی که دهقانان هنوز در معدن یا در کارخانه به اندازه کافی درآمد دارند (این حالت در مورد ۸۰٪ در ناحیه زیگن^۳ صدق می‌کند) این زیان احساس نمی‌شود.»^۴

ولی اگر برخی صنایع خواهان کار موقت‌اند (یا لاقلاً اجازه آن را می‌دهند) صنایع بزرگ کارگر را عموماً بدون وقفه در تمام مدت سال به کار می‌گیرند.

ولی این صنایع، برخلاف صنایع خانگی، همه افراد خانواده کارگر را به کار نمی‌گیرند. در این مورد قانون، استخدام کودکان زیر ۱۴ سال را ممنوع کرده است. در صنایع بزرگ، کار مادر خانواده بیش از صنایع خانگی تولید اشکال می‌کند. در صنایع خانگی وی مجبور نیست قانون خانواده‌اش را رها سازد. همان اندازه که تمایل دارد در کارهای صنایع خانگی شرکت کند به همان اندازه نیز این تصمیم برایش مشکل است که فرزندان و خانواده‌اش را رها سازد. باید اضافه کرد که این تصمیم در روستاها به مراتب مشکل‌تر از شهرهاست، زیرا نقش خانواده در روستاها مهم‌تر است و وظایف آن هنوز توسط آشپزخانه‌های عمومی، پرورشگاه، مدارس کودکان و غیره کاهش نیافته است.

بر این نیروی کار، که در نظام صنایع بزرگ هنوز خود را وقف خانواده و بهره‌برداری‌های کشاورزی مرتبط با آن می‌کند، معلولین کار را نیز باید اضافه کرد. صنعت خانگی می‌تواند از نیروی کار ضعیف استفاده نماید، ولی صنایع بزرگ چنان کوششی را از کارگران طلب می‌کنند که معمولاً تنها افراد جوان را که قادر به کار سریع باشند استخدام می‌کنند. در روستا، کار در واحدهای کشاورزی کوچک فامیلی مناسب‌ترین کار برای تعدادی بی‌شمار از افرادی است که توسط کارهای مربوط به صنایع بزرگ از پای درآمده‌اند.

همانند صنایع خانگی، صنایع بزرگ نیز، اگرچه به شکلی دیگر، باعث از بین رفتن نیروهای کارگر موجود در دسترس واحدهای کشاورزی کوچک می‌شوند. در نتیجه مساحت ملک کوچک‌تر

۱. همان‌جا، ص ۱۳۲.

۲. همان‌جا، جلد ۳، ص ۵۰۲.

می‌شود و به دنبال آن بهره‌برداری از این املاک به شکلی ناقص‌تر صورت می‌گیرد.

از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که همانند صنایع خانگی، سرمایه‌ صنعتی بزرگ نیز به همان دلایل معمولاً با هیچگونه مقاومتی از سوی کارگران مواجه نمی‌شود و استثمار و انحطاط آنها را به بالاترین حد می‌رساند.

هرکتر^۱ در کتاب عالی خود دربارهٔ صنایع پنبه در آژاس علیا و کارگانش تصویر جامعی را از این صنعت بزرگ روستایی ارائه می‌دهد. وضع کارگران در کارخانه‌های بافندگی در مولهاس^۲ هر قدر هم اسفناک باشد در کارخانه‌هایی که در قلب بیابان قرار گرفته‌اند وضع کارگران باز هم رقت‌بارتر و اسفناک‌تر است. «زمان کار در این کارخانه‌ها عموماً طولانی‌تر است. ک. گراد^۳ این زمان را حدود ۱۳ تا ۱۴ ساعت تخمین می‌زند. اغلب اوقات کارگران جوان و نیز دیگران شب نیز در آنجا به کار مشغول‌اند. از نظر اخلاقی، کارگران زن جوان در معرض همان خطراتی هستند که در مورد مولهاس صدق می‌کرد. نظام جریمه و اضافه‌کار در همه‌جا رواج دارد و این جریمه‌ها با افزایش وابستگی کارگران، شدت بیشتری پیدا می‌کنند. در اغلب محل‌های واقع در محدوده‌های صنعتی، کارخانه‌تنها محلی است که در آن می‌توان کاری پیدا کرد... علاوه بر آن، کارگران روستا از طریق مالکیت داشتن بر املاک کوچکی که آنها را در آنجا تحت نام Krüter می‌خوانند و توسط زن یا والدین به زیرکشت می‌روند به زمین وابسته هستند. کارگر هیچ وسیله‌ای برای تغییر شرایط کار ندارد.

«به طور متوسط، دستمزدها به میزان $\frac{1}{3}$ از دستمزدها در مولهاس پایین‌ترند؛ تفاوتی که از تفاوت قیمت مواد مورد احتیاج درجهٔ یک نیز فراتر رفته است (اگرچه سطح زندگی آنها پایین‌تر است)... در تغذیه، سبب‌زمینی غالب است و یکشنبه‌ها برخی افراد ممتاز گوشت نیز مصرف می‌کنند؛ در آنجا مشروب بیش از مولهاس مصرف می‌شود. گفته می‌شود یک دهکدهٔ صنعتی با ۸۰۰ سکنه در وُز^۴ وجود دارد که سالیانه ۳۰۰ هکتولتر مشروب مصرف می‌کنند.»

وضع کارگران به علت پرداخت مزد آنها به شکل کالا و خیم‌تر نیز شده است.

«نتیجهٔ این نوع زندگی زیانبار انحطاط فیزیکی شدید است... پزشکی که برای خدمات بهداشتی ناحیهٔ ثان^۵، گماشته شده بود می‌نویسد: در دهکده‌های صنعتی، که همهٔ افراد از جوانی مشغول به کار هستند، تقریباً کلیهٔ مشمولان وضع‌شان برای خدمت مناسب نیست و به نظر ما اگر وضع چنین ادامه پیدا کند مجبوریم از فرستادن هیئت سرپازگیری صرف‌نظر نماییم...

«جمعیت یا وجود شرایط فیزیکی نامناسب، فوق‌العاده زحمتکش و پرکار است... افراد پیری که دیگر در کارخانه کار نمی‌کنند، هنوز در مزارع کوچک به کار مشغول‌اند؛ کارهایی که به علت شرایط «Krüter» ها (شیب زیاد) مشکل‌ترند» (صص ۲۶۱-۲۶۳).

1. Herkner

2. Mulhouse

3. K. Grad

4. Vosges

5. Thann

این تصویر هر قدر هم تاریک باشد باز هم از تصویر ارائه شده در مورد صنعت خانگی امیدوارکننده‌تر است. کودکان از کارکردن در کارخانه معاف هستند؛ تولید اگرچه مانند کشاورزی در هوای آزاد صورت نمی‌گیرد ولی لافل در خارج از منزل انجام می‌شود؛ در مؤسسات وسیع مربوط به صنایع بزرگ اگرچه وضع بهداشتی به‌هیچ‌وجه مطلوب نیست ولی به مراتب بر خانه‌های محقر و فلاکت‌بار کارگران صنایع خانگی برتری دارد؛ و دقیقاً از آنجایی که کارگر کارخانه «آزاد» نیست، زیرا نمی‌تواند کارش را هر زمان که بخواهد شروع کند یا خاتمه دهد، و به این دلیل که این کار برای همه افراد به یک شکل تنظیم شده است، همه آنها باعث می‌شود که وی در محدوده‌هایی تنگ‌تر از کار در خانه قرار گیرد و کنترل و محدود کردنش از طریق قانونی آسان باشد. به‌علاوه کارخانه از یک‌سو باعث تجمع کارگران پراکنده می‌شود و نوعی تفاهم بین آنها به وجود می‌آورد و از سوی دیگر باعث ارتباط بیشتر میان دهکده و کارخانه با دنیای خارج خواهد شد زیرا وسایل ارتباطی را رشد می‌دهد و کارگران باهوش شهر را به سوی دهکده روانه می‌کند. بنابراین کارخانه وسیله‌ای است که باعث نزدیک شدن بخشی از جمعیت روستایی به پرولتاریای شهری می‌شود و به این بخش کم‌کم ضرورت مبارزه برای کسب آزادی و شرکت فعال در آن را، زمانی که شرایط مساعد باشد، می‌آموزد. بنابراین کارخانه‌های واقع در روستاها، بدون اینکه از دهقانان خرده‌پا سلب مالکیت و زمین‌هایشان را تصرف کنند، صفوف پرولتاریا را وسعت می‌بخشند. برعکس، به خرده‌مالکانی که در معرض خطر ورشکستگی قرار دارند امکان می‌دهند که ملک خود را حفظ کنند و نیز برای آن دسته از افراد بی‌شماری که صاحب هیچ‌چیز نیستند این موقعیت را فراهم می‌کنند که یک مزرعه کوچک کشاورزی را از طریق خرید یا به صورت اجاره‌ای به زیر کشت درآورند.

این سه نوع کار کمکی که در دسترس دهقانان خرده‌پا قرار دارند به‌هیچ‌وجه با یکدیگر منافات ندارند. اینها می‌توانند هم به صورت رقابت و هم اکثر اوقات به شکل همزیستی در کنار یکدیگر وجود داشته باشند. به‌عنوان مثال آورده شده است: «برای ساکنان منطقه آیزناخ علیا، به‌خصوص برای دهقانان خرده‌پای مناطق فقیر که صاحب زمین کوچکی هستند، صنایع خانگی به‌عنوان منابع کمکی از اهمیت زیادی برخوردارند... از جمله این صنایع خانگی می‌توان چوب‌پنبه‌سازی، کسمریندسازی، ساختن عروسک و اشیای مخملی، شلاق‌سازی، کفش‌دوزی، بُرس‌سازی و مجسمه‌سازی روی چوب (ساختن سر چیق) را نام برد. این صنایع برای خانواده حقوقی اضافی معادل ۱ تا ۳ مارک تولید می‌کنند و اغلب اوقات دهقانانی که حدود ۸ تا ۹ هکتار زمین دارند نیز به این صنایع می‌پردازند. کارهای جنگلی، حمل‌ونقل چوب، و بهره‌برداری از تخته‌سنگ‌های سیاه (که به مقدار زیادی وجود دارند) نیز حقوق‌های قابل ملاحظه‌ای دربردارند، به‌خصوص در شرایطی که کارهای کشاورزی تعطیل باشند.»^۱

۱. هایتس، مثالی در مورد وضع دهقانان در مناطق اجاره‌نشین اشتوتگارت، بولینگن و هرنبرگ

نقل می‌کند: «نادرست است اگر فرض کنیم که کار کشاورزی برای جمعیت بی‌شمار روستایی درآمدی کافی تأمین می‌کند. این جمعیت، به‌خصوص در دو بخش غربی، بیشتر روی موقعیت‌های بی‌شماری که برای به دست آوردن پول در کنار واحد کشاورزی وجود دارند حساب می‌کند. قبل از همه باید جنگل‌ها را ذکر کرد که در تمام مدت سال تعداد زیادی کارگر دائمی و برای مدتی از سال تعدادی کارکنان موقت را به کار می‌گیرند... بسیار آموزنده خواهد بود اگر وضعیت صنعت خانگی را در مورد ریسندگی و قلاب‌دوزی معین کنیم.» در کنار آن یک صنعت بزرگ رشد می‌کند. «در طی سال‌های اخیر چندین مؤسسه بزرگ ایجاد شدند و مؤسسات قدیمی توسعه پیدا کردند و تعداد صاحب‌کاران کوچکی که به دنبال کارهایی با حقیرترین دستمزدها بودند افزایش زیادی پیدا کرد... تجارت غیرعمده شیر، تخم مرغ، ماکیان و برخی از محصولات ساخته شده را می‌توان به‌عنوان عامل دیگری در نظر گرفت... در میان دهکده‌هایی که بیش از همه کارگران روزمزد عرضه می‌کنند (بدون در نظر گرفتن حومه اشتوتگارت) می‌توان از مورینگن^۱، بونلاندن^۲، پلاتنهارد^۳، وایهینگن^۴، روهرموزبرگ^۵ و بیرکاخ^۶ نام برد، حال آنکه از رویت^۷، هومادن^۸، کمناث^۹، شارنهایزن^{۱۰} و حتی پلینینگن^{۱۱} روزانه تعداد زیادی کارگر به کارخانه ریسندگی ازیلینگن^{۱۲} مراجعه می‌کنند.»

ولی در همه‌جا این همه موقعیت برای کارهای کمکی به دست نمی‌آید و این کار همیشه جوابگوی احتیاجات پولی دهقانان خرده‌پا نیست. زمانی که این منبع درآمد کمکی در دسترس دهقان نباشد چاره‌ای ندارد مگر آنکه به دنبال این منبع بگردد و گهگاه ممکن است زمینی را که در آن متولد شده است ترک کند. هر قدر وسایلی ارتباطی جدید توسعه پیدا کنند و نقل و انتقالات توسط خطوط آهن آسان‌تر شود، روزنامه‌ها و پُست اطلاعات بیشتری در مورد شرایط خارجی در اختیار افراد قرار خواهند داد و در نتیجه دهقان آسان‌تر می‌تواند تصمیم بگیرد که لااقل برای مدتی دهکده‌اش را ترک کند و حتی به مسافت‌های نسبتاً دوری سفر کند. بخشی از خانواده دهقانان خرده‌پا (مسلماً آنهایی که برای کار آماده‌ترند) به شکل نوبتی برای به دست آوردن نان خود و اندوختن مقداری پول برای سایر افراد خانواده محل خود را ترک می‌کنند. در اینجا تنها این نوع مهاجرت (و نه مهاجرت دائمی) مورد نظر ماست، زیرا در حال حاضر قصد ما این نیست که اشکالی از پرولتاریزاسیون دهقانان را که تشخیص آنها آسان است مورد مطالعه قرار دهیم بلکه اشکال مهم‌تری مورد نظرند که در آنها دهقان ظاهر دهقانی خود را حفظ می‌کند ولی وظایف پرولتار را انجام می‌دهد. دهقانی که جلای وطن می‌کند به طور طبیعی آمادگی دارد تا به کارهای کشاورزی بپردازد.

1. Möhringen
3. Plattenhardt
5. Rohr Musberg
7. Ruith
9. Kemnath
11. Plieningen

2. Bonlanden
4. Vaihingen
6. Birkach
8. Heumaden
10. Scharnhausen
12. Eslingen

محل های زیادی وجود دارند که در آنها نیروی کار کافی برای این گونه کارها در دسترس نباشد. در فصل گذشته نشان دادیم در مناطقی که بهره برداری های بزرگ کشاورزی موجود بود تا چه اندازه کمبود کارگران کشاورزی به چشم می خورد. بعداً خواهیم دید که این موضوع در مورد مناطقی با بهره برداری های نسبتاً بزرگ دهقانی نیز صدق می کند. کارگران کشاورزی موقت در نقاط مختلف آلمان مورد احتیاج هستند (یا برای تمام فصل تابستان، یا تنها برای ایام درو). این کارگران نه تنها در استان های شرقی می توانند کار پیدا کنند بلکه در مناطق رنان، در باویر، ورتمبرگ و در شلسویگ-هولشتاین نیز قادر به یافتن کارند.

برای مثال به نقل و انتقالاتی که در باویر وجود دارد اشاره می کنیم: «تبادلات کارگری میان مناطق گندم و رازک اغلب اوقات صورت می گیرد. کارگران مناطق زیر کشت رازک در هنگام درو به محل های کشت گندم می روند و در جهت عکس نیز این حرکت صورت می گیرد. علاوه بر آن، طبق گزارش ها، این نقل و انتقالات را می توان به شرح زیر مشاهده کرد: در هنگام تابستان باویر علیا، عمدتاً از منطقه های جنگلی باویر کارگر استخدام می کند، ولی در عوض خود این محل کارگرانی به شواب^۱ اعزام می کند. در شواب تبادل کارگری میان قسمت های علیا و سفلی آن در جریان است. علاوه بر آن از منطقه تیرویل تعداد زیادی چوپان به این محل فرستاده می شوند. منطقه باویر سفلی گاه ذخیره کارگری خود را از مناطق جنگلی باویر و بوهم تأمین می کند و برای مدت شش هفته در هنگام درو کارگرانی از بخش ویلز هوفن^۲ به منطقه اوستن هوفن^۳ روانه می کند، حتی کارگرانی نیز از بخش اشتراپینگ^۴ به مناطق زیر کشت رازک (در هنگام برداشت محصول) گسیل می دارد. از بخش وایدن^۵ واقع در پالاتینای علیا مردان برای درو به باویر سفلی می روند و زنان برای چیدن رازک به این محل روی می آورند. بخش نویشتاد^۶ در آیش^۷ بالا، برای جمع آوری محصول کارگرانی به مناطقی که دارای رازک هستند می فرستد. بخش های نویمارکت^۸ و اشتادام هوفن^۹ کارگرانی از بخش شرقی پالاتینای علیا، جنگل های باویر و بوهم را به خود جلب می کنند که فقط تعداد کمی از آنها را مردان تشکیل می دهند و در عوض تعداد زیادی زن و حتی کودک در میان آنها دیده می شوند؛ اینها برای چیدن رازک و نیز برداشت سیب زمینی به این محل ها می آیند. منطقه فرانکونی^{۱۰} علیا، به خصوص بخش بایروت^{۱۱}، کارگرانی به تورینگن و ساکس روانه می کند و نیز به طور پراکنده از مناطق کوهستانی، که در آنها گندم دیرتر آماده برداشت می شود، افرادی را برای درو به سوی خود جلب می کند. در بخش میانی فرانکونی، تبادلات کارگری وسیعی میان مناطق گندم و رازک وجود دارد.

۱. Souabe، مناطقی که درو در آنها زود صورت می گیرد... م.

۳. Ostenhofer

۵. Weiden

۷. Aisch

۹. Stadtmhof

۱۱. Bayreuth

2. Wilshofen

4. Straubing

6. Neustadt

8. Neumarkt

10. Franconie

بخش هرزبروک^۱، برای برداشت رازک تعداد زیادی زن را از مناطق پالاتینای علیا و بوهم به سوی خود جلب می‌کند. در ناحیه فرانکونی سفلی مناطق اوکسن‌فورت^۲ و شواین‌فورت^۳ در تمام مدت برداشت گندم و سیب‌زمینی، مردان و زنان را از رون^۴، اشپسارت^۵ و اودنوالد^۶ به سوی خود جلب می‌کنند. در واحدهای کشاورزی بزرگ که به کشت چغندر اختصاص دارند در فصل بهار کارگران لهستانی را به کار می‌گیرند که تا پاییز مشغول کار خواهند بود. منطقه پالاتینا در رنان در ارتفاعات سیکنینگن^۷، در طول برداشت سیب‌زمینی کارگرانی را که عمدتاً زن هستند از بخش شمالی هامبورگ^۸، دهکده‌های موسیقی‌نوازان، به کار می‌گیرد و در عوض در هنگام درو کارگرانی به مناطق ورمز^۹ و اوستهوفن^{۱۰} می‌فرستد و در پاییز نیز برای مدتی حدود شش هفته کارگران خرمن‌کوبی را به دهکده‌های ناحیه ساربروک^{۱۱} روانه می‌کند. مالکان بزرگ نیز مدتی است که از ماه آوریل تا نوامبر کارگرانی را از قسمت شرقی پروس به کار می‌گیرند.^{۱۲}

شرح نقل و انتقالاتی از این قبیل را در مورد کلیه قسمت‌های آلمان می‌توان تا بی‌نهایت ادامه داد. مهاجرت‌های کارگران ایتالیایی، که تابستان‌ها در اروپا کار می‌کنند و زمستان‌ها در آرژانتین بر روی زمین به کار می‌پردازند، در مقیاس‌های بزرگ صورت می‌گیرند (زمستان اروپایی مصادف است با تابستان نیمکره جنوبی). مهاجرت چینی‌ها حتی در سطوح وسیع‌تر و چشمگیرتری صورت می‌گیرد؛ این مهاجرت نه برای یک فصل است و نه برای تمام زندگی، بلکه برای چندسال صورت می‌گیرد. آنها به کشورهایی چون ایالات متحده، کانادا، مکزیک، هند غربی، استرالیا، و جزایر سوند^{۱۳} مهاجرت می‌کنند؛ آنها حتی به افریقای جنوبی نیز رسیده‌اند و بدین ترتیب به ایده‌آل‌های پیشنهاد شده به کارگران خانه‌به‌دوش آلمانی توسط متخصصان امور کشاورزی کاملاً جامه عمل می‌پوشانند.

ولی این قبیل کارهای خانه‌به‌دوشی تنها به کشاورزی محدود نمی‌شوند؛ صنایع بزرگ، شهرها و تجارت، امکانات پولی بهتری را برای این کارها تأمین می‌کنند. در آنجا نه تنها مانند کشاورزی امکان کارهای فصلی وجود دارد، بلکه متأسفانه برای مالکان ارضی‌ای که به کارگران روزمزد احتیاج دارند امکان یافتن کار در تمام فصل تابستان نیز موجود است؛ برای مثال در کارهای ساختمانی خطوط آهن، کانال‌کشی، کار در معادن، و کلیه کارهایی که در شهرها صورت می‌گیرند. همچنین در آنجا

1. Hersbruck

3. Schweinfurt

5. Spessart

7. Sickingen

9. Worms

11. Saarbrück

2. Ochsenfurt

4. Rhön

6. Odenwald

8. Hombourg

10. Osthofen

۱۲. شرایط اقتصادی کارگران کشاورزی، جلد ۲، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.

13. Sonde